مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

داکتر محب زغم

۲۰۲۳/۰۲/۰۹

کلمه های جادویی

داستانی برای کودکان کتگوری سوم

فرید و سیما در کنار جوی نشسته بودند. از لب جوی گِل می گرفتند و خانه گک می ساختند. یک چهار دیواری جور کردند. در قسمت بالای آن دو اتاقک و یک دهلیز. هنوز کار شان تمام نشده بود. فرید رفت که برای بام خانه چوبک، برگ، خس و خاشاک جمع کند. سیما دست های کوچکش را با آب تر کرده دیوار های خانه را لشم میکرد.

ناگهان یک توپ فوتبال از هوا آمد. اول به شانه سیما خورد و بعد بالای خانه گک شان افتاد. خانه گک شان به زمین لیش شد. سیما سراسیمه از جا برخاست و فریاد زد: وای! خانه گک ما.

فرید که از زیر درخت بید برگ ها را می گرفت، بلند شد. اول به سیما و بعد به طرف خانه گک دید. به دوش خود را به پیش سیما رساند.

نجیب از میدانی دویده دویده آمد که توپ خود را بگیرد. فرید از یخن نجیب گرفت و با صدای بلند چیغ زد: «چرا خانه گک ما ره خراب کدی؟»

رنگ هر دوی شان سرخ شده بود. سیما از بازوی فرید کش کرده گفت: «جنگ نه کو، بیادرک! خیر اس خانه گک خوده از سر جور میکنیم.»

فرید یخن نجیب را رها کرد اما توپ اش را با لگد محکم زد و توپ در جوی افتاد.

آب جوی توپ را با خود برد. نجیب دوان دوان از پشت توپ رفت. خود را به سر پل رساند. روی پل خوابید و وقتی که توپ به پل رسید، با هر دو دست آن را گرفت.

نجیب هم به خاطر خراب شدن خانه گک و هم به خاطر کار فرید خفه بود.
وقتی به خانه رفت، به مادر خود قصه کرد. مادرش گفت: «بچیم! مه برت یک گپ جادویی را یاد میتم که دیگه رفیقک هایت همرایت جنگ نه کنن.»

نجیب از خوشحالی تبسم کرد و گفت: «راستی؟»
مادرش با خنده گفت: «بلی. گوش کو! هر وخت که اشتباه کدی، به رفیقت بگو معذرت می خواهم. فکرم نبود. مه نمی خاستم که تو خفه شوی. باز ببین که ای گپ ها چطور جادو میکنن.»

روز بعد باز هم نجیب با بچه های دیگر فوتبال می کرد. فرید با چند بچه دیگر در گوشه دیگر میدانی کریکت بازی می کرد. نجیب می خواست توپ را از پیش گول خود دور کند. محکم به زیر توپ زد. توپ راساً رفت و به سر فرید خورد. نجیب دوید و دوید، خود را به فرید رساند. پیش از آن که فرید از یخنش بگیرد، به نرمی گفت: «اوه! فرید جان. اوگار شدی؟ معذرت می خواهم. مه نمی خاستم که توپ به سر تو بخوره. مره ببخش.»

سخنان نجیب به راستی مثل جادو اثر کرد. فرید با نجیب دست داد و گفت: «پروا نداره. اوگار نشدیم.»
هر دو یک دیگر را در بغل گرفتند و به بازی خود ادامه دادند.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ